

بازنگری اکتشافی از سنخ‌های آرمانی برای مدل‌های جابه‌جایی

دکتر ح.ا. تنهایی^۱

چکیده

به نظر می‌رسد در بررسی‌های موجود روش‌شناسی وبر، مدل سنخ‌های آرمانی شناخته شده توسط وی، با دو ابهام روبرو بوده‌اند: یکی ندیدن تاثیر مارکس بر روش‌شناسی وبر و دیگری، و به مراتب، ایستادنگریستن سنخ‌های آرمانی. این مقاله در پی بررسی این دو ابهام در دستگاه روش‌شناسی وبر، به ویژه، در موضوع سنخ‌های آرمانی، است.

واژگان کلیدی: سنخ‌های آرمانی، دیالکتیک، مدل جابه‌جایی سنخ‌ها، مدل تحلیل عناصر، مدل خاص و عام

^۱ عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، گروه جامعه‌شناسی، تهران، ایران. Hos.Ab-ul-hasan_Tanhei@iauctb.ac.ir
, <http://hatanhai.blogfa.com> و hatanhai@yahoo.com و hasan_Tanhei@iauctb.ac.ir

درآمد^۱

ویردر هنگام نشر نخستین شماره از نشریه‌ی علوم اجتماعی اعلام می‌کند که به میزان بسیار قابل توجهی وامدار مارکس است، و تنها با فهم ماده‌گرایانه‌ی مارکسی^۲ از تاریخ نمی‌تواند موافقت کند (Zeitlin, 1973). او در فرازهای مختلف کار خود به چند نکته اساسی دیگر که نشان دهنده‌ی تاثیر مارکس بر وی است نیز اشاره می‌کند، مانند: اختراع سنخ‌های آرمانی نخستین بار توسط مارکس و تاثیر اقتصاد بر تمامی سطوح نظم‌شناسی اجتماعی در نظریه‌ی خود (Turner, 2009). پس چگونه است که شارحین نظریه‌ی وبر به تاثیر نظریه‌ی مارکس بر وبر، نه در موضوع ایستایی‌شناسی و نه در موضوع پویایی‌شناسی، اشاره‌ای نمی‌کنند، و تنها با این درآمد شروع می‌کنند که وبر در برابر دو پارادایم روش‌شناسی پوزیتیویسم و ایده‌آلیسم آلمانی، به این نکته رسید که موضوع پژوهش تعیین‌کننده‌ی روش پژوهش است، یا تنها به تفهیمی دانستن روش وبر اشاره می‌کنند، غافل از آن که تفهیمی خواندن روش وبر هیچ ویژگی تعریف‌شناختی تازه‌ای را برای روشن کردن روش وبر به انجام نمی‌رساند، زیرا این بدیهی است که از نظر وبر کنشگران همه بر پایه‌ی تفهیم کنش می‌کنند، و پژوهشگر نیز، به ناگزیر، کنشگر است.

سنخ‌های آرمانی

در تمدن آدمی، واژه‌ها همواره از معنا و مفهومی یکسان برخوردار نبوده و محتوای آن‌ها بر حسب زمان، مکان و چشم‌اندازهای فکری مختلف متفاوت فهمیده می‌شده است. مثلاً مفهومی که در پنجاه سال پیش از واژه‌ی خانواده فهمیده می‌شد با آنچه که اکنون از این واژه استنباط می‌شود سازگار یا مشابه نمی‌باشد. بنابراین لازم است هر جا که از هر واژه‌ای، استفاده می‌شود، تصریح شود که از آنچه معنایی در نظر است.

وبر با ابداع سنخ‌های آرمانی کوشش می‌کند تا مفاهیمی که در تبیین‌های مختلفی به کار می‌رود را با توجه به فهم پژوهشگر از دقت کافی برخوردار نماید. در واقع یکی از مفاهیم تفهیمی بودن جامعه‌شناسی، فهم پیش از تبیین جامعه است، که وبر بر آن تاکید داشت. بنابراین، سنخ آرمانی، فهمی قالبی برای دسته‌بندی واقعیات پراکنده است، که بر اساس دریافت پژوهشگر تنظیم شده تا

^۱ این مقاله بخشی از پژوهش نظری نگارنده است که در «بازشناسی تحلیلی نظریه جامعه‌شناسی مدرن: دوران مدرنیته‌ی میانی»، جلد ششم از تخیل جامعه‌شناختی، خواهد آمد.

^۲ Materialistic concept of history

بتواند معنای مورد استفاده‌ی پژوهشگر را در هر پژوهشی تعریف کند. در واقع سنخ آرمانی گزینش مفهومی دیگری است که جامعه‌شناس با توجه به ارزش‌ها، فهم و تناسب موضوع مورد مطالعه به‌منظور بررسی واقعیت از برخی دیدگاه‌ها، به‌عمل می‌آورد. به‌دیگرسخن، سنخ آرمانی فهم جامعه‌شناس از چیز فهم شده است که به‌صورت مدلی هدایت‌کننده برای گردآوری داده‌ها و تبیین واقعیت پس از تفهم تنظیم می‌شود، یعنی همان وظیفه‌ای که جامعه‌شناسی تفهیمی در تبیین وقایع دارد: فهم پیش از تبیین، یا تاکید بر کارکردی که بعدها بلومر در معنای مفهوم علمی، به‌ویژه، مفهوم علمی در برابر مفهوم عامیانه، مطرح نمود. (تنهایی، ۱۳۸۸) (Blumer, 1969)

اما چگونه می‌توان یک سنخ آرمانی را به‌وجود آورد؟ آیا می‌توان با جمع‌آوری نقاط مشترک تعاریفی که از یک مفهوم در طول دوره‌های مختلف تاریخی شده‌است، به یک سنخ آرمانی دست یافت؟ و بر تنها صفات مشترک یک پدیده را که در هر برهه‌ای از زمان در یک مجموعه‌ی فکری جمع آمده‌است را برای ساخت یک سنخ آرمانی کافی نمی‌دانست، بلکه معتقد بود تمام گرایش‌ها و اهدافی که در هر پدیده موجود هست را بایستی مورد توجه قرارداد. در ساختن هر نمونه‌ی آرمانی ویژگی اصیل هر پدیده بیش‌تر مهم است تا صرف تکرار و فراوانی یک صفت. سنخ‌های آرمانی تنها به‌منظور معنا دادن هر پدیده ساخته می‌شود، بنابراین، هرگز نمی‌توان به‌صورت ناب آن را در واقعیت مشاهده کرد.

و بر برای روشن‌تر شدن مفهوم سنخ آرمانی آن را در برابر دو مفهوم گوهرشناختی و حقیقت آرمانی قرار می‌دهد. بدین معنا، سنخ آرمانی نه گوهرشناسی است که به شناخت ذات اشیاء پردازد، و نه حقیقت پژوهشی آرمانی است که باید‌ها را مد نظر قرار دهد. سنخ آرمانی تنها قالبی است که معرف شاخص‌های دقیق هر پدیده‌است، به گونه‌ای که بتوان آن پدیده را از دیگر پدیده‌ها جدا و متمایز کرد. به همین دلیل این سنخ‌ها، جدا و در خارج از ذهن ما، هیچ‌گاه به شکل کامل یا ناب وجود نخواهند داشت. با کمک این سنخ‌ها می‌توان از واقعیت موجود هر پدیده دور شد یا فاصله گرفته و سپس ویژگی‌های اصیل آن را در واقعیت عینی روی در روی جست‌وجو کرد؛ شبیه کارکرد فرایند تهی‌سازی و بازنگری در پژوهش هوسرلی، که پس از وی تنظیم شد.

سنخ آرمانی، بنابراین، تنها معنایی ابزاری دارد که در روشن کردن معنای موضوع ما را یاری می‌دهد. نمونه‌های آرمانی نه درست هستند و نه نادرست، اما می‌توانند مفید و کارآمد باشند. هر جامعه‌شناسی می‌تواند متناسب با موضوع مطالعه‌ی خود سنخ‌های آرمانی متعددی بسازد. به عبارت

دیگر، به تعداد دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای هر محقق می‌توان سنخ آرمانی داشت. وبر معتقد است که حتی جامعه‌شناسانی که از سنخ‌های آرمانی بهره نمی‌گیرند و آن را بی‌فایده و غیر ضروری می‌دانند، خود به نوعی آن را به کار برده‌اند. آن‌ها این عمل را ناخودآگاهانه و بدون مقدمات منطقی انجام می‌دهند. از این روی بسیار اتفاق می‌افتد که میان احکام ارزشی خود و واقعیات علمی تفاوتی قابل‌نمی‌شوند. وبر خود در تعریف سنخ آرمانی این‌گونه می‌نویسد:

«مفهوم سنخ آرمانی کمک می‌نماید تا مهارت‌های مان را در انجام پژوهش به کار ببریم. سنخ آرمانی فرضیه نیست، ولی ما را در ساخت فرضیه کمک می‌کند، سنخ آرمانی توصیف واقعیت هم نیست، ولی ما را در معنای روشنی بخشیدن به وسائط بیان هر توصیفی یاری می‌دهد. سنخ آرمانی بنابراین، ایده‌ای از جامعه‌ی مدرن خاص تاریخی است، که بر اساس دادوستد اقتصادی ویژه‌ای استوار است، که برای ما با همان اصول منطقی که برای ساخت مفهوم اقتصاد شهری قرون وسطایی، به‌عنوان مفهومی عام مطرح است، یکسان است. با چنین رویکردی، ما مفهوم اقتصاد شهری را، نه به‌عنوان میانگین ساخت‌هایی که عموماً در تمامی شهرهای مشاهده شده موجود است، بلکه به‌عنوان یک سنخ آرمانی می‌سازیم. یک سنخ آرمانی با تأکید یک سویه‌ای از یک یا چند نقطه نظر و با ترکیب یا هم‌نهاد بسیار افراد زیادی که پراکنده، نامربوط، کم‌بایش حاضر و گاه غایب، که بر اساس نقطه نظرات تأکید شده‌ی یک سویه در ساختار تحلیلی یگانه‌ای تنظیم می‌شوند، شکل می‌گیرد. این ساختار ذهنی (Gedankenbild) به‌عنوان مفهومی ناب، در هیچ کجای واقعیت به‌طور تجربی یافت نمی‌شود، این ساختار ذهنی تنها یک ناکجاآباد است.» (Weber, 2008, 211)

بنابراین کوشش برای پاسخ‌گویی به این پرسش که چگونه می‌توان جوامع را مطالعه کرد به کشف مقیاس و معیارهایی انجامید که ساخت سنخ‌های آرمانی حاصل و برآیند آن بود. مثلاً چنانچه بخواهیم جوامع فئودال را مورد مطالعه قرار دهیم و یا در صدد آن باشیم که دریابیم آیا فلان جامعه جامعه‌ای فئودال است یا نه، ضرورت دارد که ابتدا تعریفی جامع و مانع و عملیاتی از واژه‌ی فئودال در دست داشته باشیم. این تعریف باید چنان دقیق باشد تا کلیه ویژگی‌ها یک جامعه فئودال را به شکل ناب در خود جای دهد، یعنی تجریدی مفهومی از واقعیت. لذا رجوع به دوره‌های مختلف تاریخی و برداشت‌های گوناگون از واژه‌ی مورد نظر امری اجتناب‌ناپذیر است.

پس سنخ آرمانی عبارت است از مجموعه‌ای از قالب‌های مفهومی و ذهنی که می‌تواند معرف یک واقعیت کلی در جامعه باشد.

این نشان می‌دهد که واحد مطالعاتی در تحلیل‌های تاریخی و کلان ویر، نه فرد یا گروهی از افراد، بلکه دوره‌های تاریخی است. واحد مطالعاتی توسط داوری‌های جمعی مردم مشخص می‌شود. به‌دیگر سخن، جامعه براساس معانی مشترک و جمعی مقبول میان مردم در هر دوره طبقه‌بندی متفاوتی پیدا خواهد کرد. سپس جامعه‌شناس سعی در تنظیم این قالب به‌شیوه‌ای که با نظام هستی‌شناختی و روش‌شناختی خود سازگار باشد می‌کند. در جامعه‌شناسی ویر، و نیز در هر پارادایم جامعه‌شناختی تفسیری، کشف تفسیر مشترک و جمعی مردم وظیفه‌ی اساسی جامعه‌شناسی را تشکیل می‌دهد، و نه تفسیر واقعیت بر اساس نگرش جامعه‌شناس را.

بنابراین سنخ آرمانی، گرایش‌های ذهن‌گرایانه‌ی جامعه‌شناس نیست. هر سنخ آرمانی معرف واقعیت‌هایی است که طی دوره‌های مختلف تاریخی، هر یک به شکل‌های پراکنده‌ای در جوامع گوناگون وجود داشته‌اند و اکنون در یک دسته‌بندی مشخصی راهنمای پژوهشگر می‌شوند. همدردی یا همدلی در این پارادایم تنها بدین معنا است که واقعیت را باید از دیدگاه فرد پژوهش شونده بررسی کرد، و نه از چشم‌انداز پژوهشگر.

همان‌گونه که پیش از این هم آمد، ویر با رعایت امانت و وجدان علمی، مارکس را در کشف، ساخت و کاربرد سنخ‌های آرمانی پیشرو خود می‌دانست. سنخ نمونه‌ی طبقه‌ی درخود یا طبقه‌ی برای خود، طبقات اجتماعی آرمانی یا دیالکتیکی و طبقات اجتماعی مشاغل و بالاخره دوره‌های تاریخی یا مفهوم بیگانگی کار، که ذکر آن‌ها در بررسی برخی از نظرات مارکس رفت، برخاسته از همین سنخ‌سازی‌ها است. بنابراین، نکته‌ای که ویر به‌درستی یاد می‌کند این است که، کشف سنخ آرمانی، نه تنها از او نیست و مارکس در این کار بر او مقدم است، و این که او تنها به‌پرورش، روشن کردن و گسترش آن پرداخته، بلکه تمام جامعه‌شناسان بدون ذکر از این عنوان، اما همه به‌گونه‌ای سنخ‌های آرمانی را به‌کار بسته‌اند، مانند اصطلاح همبستگی ساده یا پیچیده که چارچوبی هادی برای بازنشاسی جوامع کمتر و بیشتر تفکیک‌یافته است، و دیگر نمونه‌های فراوان. این مشابه همان معنای کارکردی است که بلومر در شرح اهمیت مفهوم در علم و نظریه یادآوری می‌کند.

گونه‌های سنخ‌های آرمانی

اگرچه اغلب شارحین تنها دو سنخ آرمانی را در کارهای وبر شناسایی کرده‌اند، اما برای مثال، آرون نظر دیگری دارد. آرون پس از تعاریف ابتدایی، این چنین ادامه می‌دهد:

«به طور ساده، می‌توان گفت که ماکس وبر سه قسم مفهوم را نوع عالی (یا سنخ آرمانی در ترجمه ما) می‌نامد...» (آرون، ۱۳۶۳، ۲۳۳)

بنا بر شرح آرون، بودن و بوریکو، زیجدولد، لائر و نیز دریافت من، وبر سه گونه سنخ آرمانی را از یکدیگر تفکیک می‌کند، که هر یک بنا بر ویژگی خاصی که دارند، به نوعی، شانه به شانه‌ی تبیین علی متعارف آن هنگام و چارچوب تحلیل دیالکتیکی چنداسلوبی، ساخته شده‌اند.

۱- سنخ آرمانی تاریخی

این نمونه‌ی آرمانی دربرگیرنده‌ی عناصر انتزاعی یا تجربیدی تنها یک واقعیت تاریخی است، یعنی تنها رویدادهای منحصر به فرد تاریخی را بررسی می‌کند. مثل دوره‌ی تاریخی سرمایه‌داری یا فئودالیسم. سنخ آرمانی در این معنا عبارت خواهد بود از بازسازی منطقی یک واقعیت کلی و خاص. کلی به این معنا که شامل تمامی ویژگی‌های آن مفهوم می‌باشد. مثلاً مفهوم سرمایه‌داری نشانگر تمامیت یک نظام اقتصادی است، و خاص از این منظر که مفهوم سرمایه‌داری تنها جوامع اروپای غربی مدرن را دربرمی‌گیرد. روشن است که وبر در این سنخ به گونه‌ای با سنخ روش‌شناختی علوم فرهنگی در رهیافت ایده‌آلیسم آلمانی هماهنگی می‌کند، هماهنگی‌ای که هم با منش و مشی سیاسی وی سازگار است و هم با رهیافت فرامکتبی وی. او در این مدل، تحلیل مارکس از دوره‌های تاریخ را نیز یادآوری می‌کند.

۲- سنخ آرمانی جامعه‌شناختی

این نمونه‌ی آرمانی دربرگیرنده‌ی عناصر انتزاعی هر واقعیت تاریخی است؛ عناصری که نه تنها در شرایطی خاص، بلکه در بسیاری از اوضاع و احوال تاریخی می‌توان آن را باز یافت. مثلاً مفهوم دیوان‌سالاری، اگرچه به‌عنوان یک مفهوم انتزاعی یا مجرد، جنبه‌ای از نهادهای سیاسی جوامع اروپای غربی و نظام سرمایه‌داری و صنعتی مدرن را نشان می‌دهد، اما می‌توان بارها و بارها، شاخص‌های آرمانی آن را در دوره‌های تاریخی گوناگونی مشاهده کرد. پرروشن است که وبر در این سنخ از رهیافت مطالعاتی به همان شیوه‌ی پیشین، ولی این بار، با رهیافت پوزیتیویستی و نیز سنخ مطالعات علوم طبیعی در رهیافت ایده‌آلیسم آلمانی هماهنگی می‌کند.

۳- سنخ آرمانی دیالکتیکی

وبر هیچ‌گاه این سنخ آرمانی را نام‌گذاری نکرد و توضیحات خود در این باب را بدون ذکر هیچ عنوان ویژه‌ای بیان می‌کند. علت این سکوت، به گرایش عمومی‌ای بر می‌گشت که بودن و بوریکو نیز آن را ترس و پرهیز از کاربرد اصطلاح آشکار دیالکتیک در آثار بیشتر جامعه‌شناسان می‌دانستند. اما پرروشن است که بنا بر اعلام صریح خود وبر، مارکس و نظریه‌های گونه‌گون او، بر وی بسیار تاثیرگذار بود، و دوم این که گونه‌ی دیالکتیک مورد استفاده‌ی وبر از نوع تک اسلوبی هگلی نبوده و بیشتر به معنای تحلیلی چنداسلوبی مورد استفاده‌ی وبر قرار می‌گیرد. به نظر می‌آید سنخ آرمانی دیالکتیکی بستر گسترده‌ای باشد که دو سنخ تاریخی و جامعه‌شناختی بر آن هموار شده‌اند. برای مثال، اقتدار خاندانی را می‌توان نمونه‌ای روشن‌تر از سنخ آرمانی تاریخی، مفهوم دیوان‌سالاری را نمونه‌ای نمایان‌تر از سنخ آرمانی جامعه‌شناختی، و مشروعیت اخلاق سالمندسالاری یا پذیرش اخلاق پروتستانی را به‌عنوان نمونه‌ای گویاتر از سنخ آرمانی دیالکتیکی دانست. به نظر بودن و بوریکو تحلیل وبر از رابطه‌ی اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، به معنی دقیق کلمه، دیالکتیکی است، ولی وبر به دلایل پرهیز از مشکلات سیاسی از کاربرد صریح این اصطلاح سرباز زد. آن‌ها در شرح گونه‌های متعدد رویکرد دیالکتیکی و در هنگام یادآوری کاربرد پنهانی دیالکتیک وبر می‌نویسند: مانند:

«کاربست فکر اصلی دیالکتیک ... در ... اثرات اخلاق پروتستانی بر توسعه سرمایه‌داری. به عقیده ماکس وبر، (مومن پروتستانی موفقیت اقتصادی در دنیای خاکی را به امید یافتن نشانه‌ای از رستگاریش در جهان آخرت دنبال می‌کند و با این عمل بدون آنکه خواسته باشد، موجب انباشت سرمایه می‌شود.» (Boudon and Bourricad, 1989, 125)

به معنای تحلیل دیالکتیکی در شیوه‌ی چنداسلوبی آن، یا پرهیز از کاربرد دو مقوله‌ی تز و آنتی‌تز در اسلوب قطبی هگلی، اخلاق پروتستانی و شیوه‌ی تولیدی سرمایه‌داری، به‌عنوان عناصر یا پاره‌های ذهنی و عینی، یا بر نهاد و نابر نهاد، به‌شمار آمده و برآیند یا سنتز دیالکتیکی روح سرمایه‌داری را پدید می‌آورد. آرون نیز همانند وبر در شرح این سنخ، هیچ‌گاه نامی برای این سنخ عنوان نکرد، شاید به این دلیل که خود وبر هم این سنخ را بدون نام شرح می‌دهد. من در سال

^۱ نیز نک: تنهایی، ۱۳۸۹، جامعه‌شناسی نظری، ۱۲۲، یا بودن و بوریکو، ۱۳۸۵

۱۳۷۴ در چاپ دوم کتاب «درآمدی بر مکاتب...»، این سنخ را سنخ رفتاری نامیدم، اگرچه مطمئن بودم که سنخی دیالکتیکی است، به همین دلیل هم، مصداق نمونه‌ای آن را، در همین کتاب، مدل تحلیل اریک فرم، که از دیالکتیسیست‌های حوزه‌ی فرانکفورت است، معرفی نمودم. شاید به دلیل همان پرهیزی که بودن و بوریکو ذکر کرده‌اند، من هم در آن ایام تاریخی، کوششی برای آشکارسازی آن نمودم. اما در سال ۱۳۸۲، در چاپ اول «جامعه‌شناسی نظری» اصطلاح دیالکتیکی را برای این سنخ معرفی نمودم و از یکی دو سال پیش در تمامی متون مربوط به وبر که منتشر کرده‌ام این اصطلاح را به صورت درست آن، دیالکتیکی، ذکر کرده‌ام. شرح آرون از این سنخ، این چنین است:

«بالاخره، قسم سوم انواع عالی آن است که از طریق بازسازی عقلانی کننده رفتارهای دارای یک خصالت خاص به دست می‌آید. مجموعه قضایای نظریه اقتصادی، به عقیده ماکس وبر، چیزی جز بازسازی یک نظریه عالی از شیوه رفتار کسان به شرط آنکه از دیدگاه اقتصادی محض در نظر گرفته شده باشند، نیست. نظریه اقتصادی، رفتار اقتصادی را رفتاری متناسب (یا هم‌فراخوان در اصطلاحات و انشای ما) با ذات اقتصاد و دقیقاً تعریف شده، در نظر می‌گیرد.» (آرون، ۱۳۶۳، ۲۳۵)

این نوع از سنخ‌های آرمانی از طریق بازسازی خردمندانه و هم‌فراخوانی ویژگی‌های هر واقعیت اجتماعی به دست می‌آید. در این سنخ می‌توان تجلی هم‌فراخوان چند پدیده‌ی متلازم، یا هم‌فراخوانی چند واقعیت را در یک واقعیت یگانه مشاهده کرد. مثلاً کسانی که پروتستان مذهب هستند گرایش به سودطلبی نیز در آن‌ها مشاهده می‌شود، و در همان حال نیاز به گرایش برای فعالیت‌های سودآور در نظام اقتصادی بورژوازی نیز هم‌فراخوان مذهب تازه‌ای می‌شود. تلازم منطقی و گوهری این هر دو ویژگی، یعنی تلازم یا هم‌فراخوانی گرایش به مذهب پروتستانی و میل به سودطلبی، واقعیت تاریخی دوران سرمایه‌داری را بنیان می‌کند.

هم‌فراخوانی سوی‌گیری‌های منشی و شیوه‌ی زندگی اجتماعی و اقتصادی مسلط بر گروهی از مردم در آراء فرم را نیز می‌توان در زمره‌ی این سنخ آرمانی جای داد. مثل سوی‌گیری بازاری که در جامعه‌ی سرمایه‌داری گرایش‌های رفتاری انسان را براساس هم‌فراخوانی منش بازاری و ساخت بازار شکل می‌دهد. این قالب منش اجتماعی را فرم به شکل گسترده‌ای محور جستار آسیب‌شناسی

به‌هنجاری خود قرار می‌دهد. این همان شرحی است که من در ذیل عنوان سنخ رفتاری ذکر نمودم، و از سال ۱۳۸۲ آن را سنخ آرمانی دیالکتیکی می‌نامم.

اما به‌نظر من، این تمام مطلب نیست. به‌نظر من، سنخ آرمانی دیالکتیکی تنها یک سنخ آرمانی در کار و بر نیست، بلکه بستری است که هر دو سنخ‌های آرمانی تاریخی و جامعه‌شناختی بر آن استوار است. به‌دیگرسخن، مبنای تحلیل و بر در آغاز هر تحلیل، به‌صورت سنخ آرمانی دیالکتیکی رخ می‌دهد، اما بروز آشکار آن، در یکی از دو سنخ آرمانی تاریخی یا جامعه‌شناختی واقع می‌گردد. من ناگزیر هستم این موضوع را پس از شرح مدل جابه‌جایی سنخ‌ها شرح دهم، زیرا نشان دادن این واقعیت، همراه با مدل جابه‌جایی و مدل تحلیل عنصری و دیالکتیکی میسر است. بنابراین برای شرح این مطلب به قسمت آخر جستار جابه‌جایی سنخ‌ها، در همین جستار روش‌شناسی، رجوع بفرمایید.

گونه‌های تبیین

بنا بر سنخ‌شناسی‌های آرمانی آمده در جستارهای پیشین، پژوهش‌های علمی را می‌توان در سه گونه‌ی زیر به انجام رسانید:

۱- **تبیین تاریخی:** چنانچه سنخ آرمانی بازسازی شده از نوع تاریخی باشد، تبیین علی آن نیز تبیینی تاریخی خواهد بود. منظور از علیت تاریخی تبیین شرایط و اوضاع و احوالی است که تنها یک بار سبب بروز رویدادی خاص می‌شود. در این رویکرد سعی می‌شود نقش سوابق گوناگون را در منشاء یک رویداد، به روال ذیل مشخص نمود:

الف) ابتدا باید ویژگی‌ها منحصر به فرد تاریخی هر رخدادی که در پی کشف علل آن هستیم را بازسازی نماییم، به گونه‌ای که تمام خصایص گوهری رویداد مورد نظر را شامل شود.

ب) پس از آن زمان تحلیل عنصری واقعیت فرامی‌رسد، یعنی رخداد مورد نظر را به عناصر سازنده‌ی آن تقسیم می‌کند. بدین ترتیب، می‌توان میان برخی از عناصر رویداد منحصر به فرد تاریخی و بعضی از داده‌ها و سوابق قبل رابطه‌ای منطقی برقرار ساخت.

ج) چنانچه رویداد تاریخی از آن نوع منحصر به فرد باشد که بیش از یک بار در تاریخ اتفاق نیفتاده است، ضروری است که پس از تحلیل و بررسی سوابق آن، با تجربه‌ای ذهنی فرض را بر این گذاشت که چنانچه یکی از عناصر مقدماتی این رویداد صورت نمی‌پذیرفت تفاوتی در نحوه‌ی بروز آن رخ می‌داد. مثلاً اگر مغول‌ها به‌ایران حمله نمی‌کردند آیا جنبش سربداران،

بدان گونه که رخ داد، باز هم رخ می‌داد؟ رابطه‌ای که به گونه‌هایی از هم‌فراخوانی عناصر مهم هر موضوعی مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، در تحلیل تاریخی نیز به ناگزیر می‌بایستی عناصر مهم مطالعاتی را در فراگردی هم‌فراخوان، یا دیالکتیکی، ارزیابی کرد. در انطباق با رخداد منحصر به فرد تاریخی نیز بایستی، به شیوه‌ای متخیلانه، عناصر واقعی را کنار هم گزارده و به صورت هم‌فراخوان آن‌ها را نگرست تا بتوان درجه‌ی اهمیت هر عنصر و نقش آن را در پدید آمدن آن رویداد محک زد.

د) سرانجام فرایند متخیلانه‌ی هر رخدادی را بایستی با تحول واقعی تاریخی آن مقایسه کرد تا نقش هر عنصر تغییر یافته در رویداد تاریخی معلوم شود.

۲- تبیین جامعه‌شناختی

فرض مقدماتی در این نوع تبیین وجود نسبتی منظم میان دو یا چند پدیده است، نسبتی که ضرورتاً به رابطه‌ای قطعی نمی‌انجامد، بلکه وجود یکی موجودیت دیگری را به صورت احتمال بیشتری به دنبال خواهد داشت، یا آن را تسریع می‌کند. مثلاً این استنتاج، که شرط لازم حکومت‌های دیکتاتوری تسلیم بی‌چون و چرای مردم است را می‌توان نمونه‌ای از این تبیین‌ها خواند. یا این موضوع که ساختار جوامع برون ساخت احتمال هراس طبقاتی را افزایش می‌دهد. یا این موضوع مورد علاقه‌ی وبر که، به میزان کاهش شخص‌گرایی احتمال افزایش دیوان‌سالاری نیز وجود دارد. در این گونه از تبیین نیز همان‌گونه که مشاهده می‌کنید شرط هم‌فراخوانی دو عنصر مهم در موقعیت شرط قطعی وقوع رخدادها است.

۳- تبیین دیالکتیکی

تبیین عناصر هم‌فراخوان عینی و ذهنی، مانند انگیزه‌ی سودطلبی و ساخت بورژوازی، معروف‌ترین گونه‌ی تبیین دیالکتیکی در کار وبر است. اما لزوم تحلیل عناصر هر ساخت از نظر وبر، دیگر تبیین‌های وی را نیز به ناگزیر در قالب تبیین دیالکتیکی یا در بستر رهیافت دیالکتیکی قرار می‌دهد، بررسی هر پدیده به میزان رابطه‌هایی که میان عناصر ذهنی و عینی برقرار است. همان گونه که گفته شد، هر دو سنخ آرمانی تاریخی و جامعه‌شناختی، بر بستر سنخ آرمانی دیالکتیکی استوار است، که شرح آن کمی بعد خواهد آمد.

تحلیل عنصری

بازنگری اکتشافی از سنخ‌های آرمانی برای مدل‌های جابه‌جایی ۷۳

وبر (۱۳۸۲)، به ویژه در انواع تحلیل‌های خود، به گونه‌ی خاص خود از عناصر تحلیلی نیز، که گونه‌ای از ابزار تحلیل دیالکتیکی است یاد و تاکید می‌کند. او به ویژه در هنگام تحلیل گونه‌های کنش و اقتدار به این نکته توجه می‌کند، و بندیکس نیز این موضوع را به خوبی می‌پرواند. نخست به شرح کوتاهی از جستار سلطه توجه کنید:

«هدف از اراده آشکار(فرمان) حاکم یا حاکمان، تاثیرگذاری بر سلوک یک یا چند نفر دیگر (حکومت شوندگان) است و این تاثیر عملاً به گونه‌ای است که سلوک حکومت شوندگان، در حدی که به لحاظ اجتماعی مطرح می‌شود، چنان است که گویی محتوای فرمان(حاکم) را به‌خاطر نفس آن به‌عنوان اصل ناظر بر سلوک خود پذیرفته اند.»

سپس می‌افزاید:

«برای این که این جمله پیچیده را فهمید، باید عناصر تحلیلی آنها را از همدیگر جدا کرد.»

و پسانگاه شرح کوتاهی در کشف عناصر تحلیلی لازم:

«برای سلطه وجود عوامل(یعنی عناصر مهم در شرح مرتن) زیر ضروری است: ۱. فرد یا گروهی حاکم، ۲. فرد یا گروهی از افراد حکومت شونده، ۳. اراده حکام به تاثیرگذاری بر رفتار حکومت شوندگان و بیان آشکار آن اراده(فرمان)، ۴. شواهد دال بر تاثیرگذاری حکمرانان با توجه به میزان عینی اطاعت از فرمان، ۵. شواهد مستقیم یا غیر مستقیم این تاثیر ...» (در: بندیکس، ۱۳۸۲، ۳۱۸-۳۱۷)

بنابراین، همان گونه که مرتن نیز بیان کرده است، در شرح بیشتر و گسترش مدل مرتن می‌توان گفت، در تحلیل عنصری، طی کردن چند گام ضروری است:

۱- تعریف موضوع مورد پژوهش

۲- پیدا کردن عناصر موجود در موضوع پژوهش

۳- تفکیک عناصر مهم برای پژوهش

۴- و تحلیل آن در هرمدلی، مانند مدل تحلیل تاریخی یا دیالکتیکی، یا هر مدل دیگری.

برای مثال، تعریف کنش عقلانی را در نظر بگیرید. کنش عقلانی کرداری است که از راه‌ها و اهداف عقلانی پیروی کند. بنابراین، در میان عناصر این تعریف، در گام دوم، عناصر مهم آن شناسایی می‌شوند، یعنی راه‌ها و اهداف عقلانی. سپس می‌توان این عناصر را بر اساس، مثلاً، سنخ

آرمانی تاریخی، در جامعه‌ای جست‌وجو کرد که از سازمان‌های دیوان‌سالارانه برخوردار است. پس از این مراحل، می‌توان ویژگی این موضوع خاص را به‌دقت پژوهید.

نقد و جابه‌جایی سنخ‌های آرمانی

نقد و جابه‌جایی سنخ‌های آرمانی، مدلی فراروشی است، که من آنرا با تلفیق چند مدل پدیدآورده‌ام. این چند مدل عبارت هستند از:

۱- مدل عام و خاص بلومر در تعریف مفهوم، همراه مدل چاچوب نخستی/دومی گافمن،

۲- مدل تحلیل عنصری وبر در شناخت هر سیستم،

۳- مدل تحلیل عنصری مرتن در شناخت هر سیستم،

۴- مدل سنخ‌های آرمانی وبر،

۵- مدل فراروشی و تلفیقی دیالکتیکی، که از دستگاه‌های روش‌شناختی گورویچ، مرتن، لائر، بودن و بوریکو و پژوهش خودم، که از سال ۱۹۷۸ میلادی در خدمت بلومر برای تکمیل پایان‌نامه دکترای خود انجام دادم، تشکیل شده است، و پس از آن نیز در گسترش نظری آن کوشیده‌ام. شکل اولیه‌ی این مدل را، نخستین بار به‌صورت و ضمن تحلیل اخلاق بورژوازی در مقدمه‌ی کتاب جامعه‌شناسی پیشقراول، و سپس طرح مدلی و گفت‌وگوی آن را در چاپ سوم کتاب جامعه‌شناسی نظری معرفی نمودم. شرح مصداقی آن نیز در چاپ سوم جامعه‌شناسی دینی در شرق باستان (تتهایی، ۱۳۸۹)، در شرح اصطلاحات یا مفاهیمی مانند جوامع درون‌ساخت و جوامع برون‌ساخت، و نظام قشربندی اجتماعی تفسیرگرایانه، و نیز در تحلیل‌های موجود در «درآمدی» آمده است. اکنون، کاربرد این مدل را در اصلاح نظری سنخ‌های آرمانی وبر به‌اختصار در ادامه خواهید دید.

مطالعه‌ی معروف وبر در باب روح سرمایه‌داری و اخلاق پروتستانی (۱۳۸۵) مورد برخی ایرادات نیز واقع شده‌است، مثل این ایراد که، مدل وبر در برخی جوامع نتوانسته است روایی لازمی را به دست آورد. برای مثال، هستند جوامعی که گسترش سرمایه‌داری در آن‌ها به وقوع پیوسته است، اما مذهب غالب و رسمی آن‌جامعه مذهب کاتولیکی یا مذاهب دیگرگون بوده است. با نقل چنین گزارش‌ها، که اغلب واقع‌گرایانه نیز تنظیم شده‌اند، این نتیجه مورد تأکید قرار می‌گیرد که نظریه‌ی وبر فاقد کارایی لازم در دیگر جوامع است. مثال دیگر آن رشد مدل توسعه و گسترش نظام

اقتصادی شبه سرمایه‌داری در جوامع مسلمان است، مانند تغییراتی که در نظام اقتصادی ایران از دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی آغاز شد.

در ضمن پاسخ به این گونه ایرادها، نه تنها می‌توان کارایی روش مطالعه‌ی وبر را روشن‌تر دید، به شرطی که بتوان با تحلیل عناصر نظریه‌ی وبر و تناسب منطقی گونه‌های سنخ‌های آرمانی در جابه‌جایی متناسب و هم‌فراخوان سنخ‌ها موفق بود، بلکه می‌توان به بنیان تحلیل دیالکتیکی دستگاه نظری وبر پی‌برد.

نخستین پاسخ به چنین ایرادهایی را می‌توان با یادآوری این نکته آغاز نمود که مطالعه‌ی وبر در روح سرمایه‌داری و اخلاق پروستانیسیم، آن گونه که وبر در کتاب خود ترسیم می‌کند، به‌طور مسلم نمونه‌ای از کاربست سنخ آرمانی تاریخی است، و به مراتب نمی‌تواند و نباید در دیگر جوامع تاریخی روایی داشته باشد و یا به کار برده شود. بنابراین چنین ایرادهایی از بنیاد نامربوط و ناوارد است. مطالعه‌ی وبر تنها جوامع اروپای غربی پس از دوران تاریخی نوزایی را دربرمی‌گیرد، همان گونه که مارکس هم در کاربست همین گونه از سنخ آرمانی، تنها قوانین گسترش تاریخی جوامع اروپای غربی را کشف، و روایی آن را انحصاراً تنها در همان قلمرو درست دانست. بنابراین، به‌نظر این هر دو بزرگوار، نتایج این دو مطالعه را نمی‌توان به‌دیگر جوامع تعمیم داد.

اما نکته‌ی قابل پرسش و پیگرد روش‌شناختی این است که آیا مطالعه‌ی روابط هم‌فراخوان دین و اقتصاد در دیگر جوامع را چگونه می‌توان دنبال نمود؟ آیا سنخ‌های آرمانی وبر یا مارکس توانایی و قابلیت چنین تحلیل‌هایی را دارا نیست؟ پاسخ به این پرسش به‌نظر من تنها با کاربست تحلیل عنصری نظریه‌ی وبر یا مارکس دانسته می‌شود.

شیوه‌ی تحلیل عنصری با همراهی مدل عام و خاص بلومر و چارچوب نخستی/دومی گافمن^۱

پس از طی کردن گام‌های تحلیل عنصری، به شرحی که پیش از این گفته شد، بایستی عناصر خاص، که از گونه‌ی سنخ آرمانی تاریخی هستند را، به مفاهیم عام تبدیل کنیم تا بتوان موضوع مورد مطالعه در سنخ آرمانی تاریخی را در سنخ آرمانی جامعه‌شناختی مطالعه کرد، و بدین وسیله، توانمندی مدل وبر را افزایش داد. برای این کار، اگر ویژگی‌های تاریخی عناصر هم‌فراخوان در

^۱ نیز نک: تنهایی، ۱۳۸۹، جامعه‌شناسی نظری، فصل دهم

سنخ آرمانی روح سرمایه‌داری و اخلاق کاتولیکی را بزداایم و ویژگی‌های مفهومی آن‌ها را به کاوش بگیریم، آن‌گاه سیری از تغییر مفاهیم تاریخی یا خاص به مفاهیم عام را به شرح ذیل پیموده‌ایم. نگاه کنید:

الف: مدل کلاسیک سنخ آرمانی تاریخی وبر



مفاهیم تاریخی یا خاص

فهم پروتستانی از روابط اجتماعی X نظام کار و تولید بورژوازی اروپای غربی

(ویژه‌ی سنخ آرمانی تاریخی)

در این گام، مفاهیم خاص یا متناسب با سنخ تاریخی را از هر دو عنصر ذهنی و عینی می‌زداییم و مفاهیم عام‌تری را جای‌گزین می‌کنیم. برای مثال، فهم یا اخلاق پروتستانی را از ویژگی تاریخی تهی کرده و ویژگی عام، که متناسب با سنخ آرمانی جامعه‌شناختی است را جای‌گزین می‌کنیم. نگاه کنید به مدل ب، که نشان‌دهنده‌ی نظم اقتصادی ناب در نظریه‌ی وبر، اما متناسب با سنخ آرمانی جامعه‌شناختی، است:

ب: مدل کلاسیک سنخ جامعه‌شناختی وبر



مفاهیم عام

فهم آدمی از واقعیت X واقعیت به مانند واقعیت اقتصادی

(ویژه‌ی سنخ آرمانی جامعه‌شناختی)

در گام بالا، عناصر خاص موجود در دیالکتیک تاریخی جوامع اروپای غربی، یا مفاهیم خاص تاریخی را زدودیم و به‌جای آن عناصر عامی را به کار بردیم که در هر جامعه‌ای یافت می‌شود، تا بتوانیم با تشکیل سنخ آرمانی جامعه‌شناختی از تعمیم‌پذیری نتایج آن بهره‌گیری کنیم، یا از آن، سنخ تازه‌تری برای یک موقعیت تازه‌تر تاریخی بسازیم. پسانگاه در گام بعد، عناصر عام را به عناصر تاریخی جامعه‌ای که در دست مطالعه داریم تغییر می‌دهیم، برای مثال جامعه‌ی ژاپنی یا

بازنگری اکتشافی از سنخ‌های آرمانی برای مدل‌های جابه‌جایی ۷۷

ایرانی، تا تبدیل کاربست سنخ جامعه‌شناختی به سنخ تاریخی را، در یک موقعیت تازه، ممکن کنیم.

ج: مدل بازسازی سنخ تاریخی در جامعه‌ی ژاپنی یا ایرانی



مفاهیم تاریخی خاص

فهم دینی بودایی از روابط اجتماعی X نظام کار و تولیدی بورژوازی ژاپنی یا ایرانی

پروشن است که این شیوه‌ی تحلیل زمانی ممکن می‌شود که هر دو سنخ آرمانی تاریخی و جامعه‌شناختی را بتوان با سنخ آرمانی دیالکتیکی واکاوی عنصری و واریسی کرد تا جابه‌جایی سنخ‌ها با جابه‌جایی یا تبدیل عناصر مفهومی خاص به عام و به خاص، ممکن شود. در مدل ج ما می‌توانیم بر اساس مدل بازتر و عام‌تری، مدلی تاریخی ساخته و از همان خصلت‌های مدل عام در مدل تاریخ استفاده کنیم. در مدل زیر، چگونگی جابه‌جایی مفاهیم خاص و عام را ترسیم کرده ایم.

د: مدل جابه‌جایی مفاهیم خاص و عام بلومری



مفاهیم خاص



مفاهیم عام



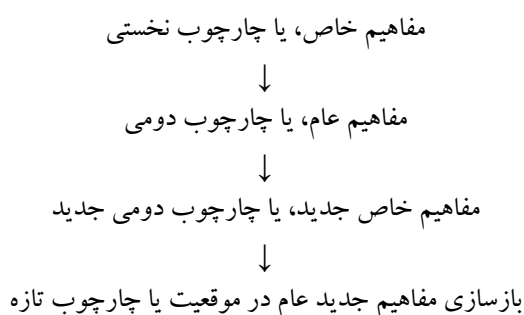
مفاهیم خاص



بازسازی مفاهیم جدید عام در موقعیت‌های تازه

مدل زیر با تلفیقی از مدل بلومر و گافمن جابه‌جایی سنخ‌ها را ممکن می‌کند.

مدل جابه‌جایی مفاهیم خاص و عام و چارچوب نخستی و دومی
مدل تلفیقی بلومر-گافمن



کاربست مدل سنخ آرمانی دیالکتیکی در دیگر سنخ‌ها

فرضیه اصلی ما در این جا آن است که هر دو سنخ آرمانی تاریخی و جامعه‌شناختی بر اساس و بنیاد سنخ آرمانی دیالکتیکی قرار دارد. برای مشاهده‌ی کاربرست تحلیل یا سنخ آرمانی دیالکتیک، می‌توان برخی از اصطلاحات و بری را آزمود، برای مثال، ما مفهوم کنش را در این جستار مورد آزمون و بررسی قرار داده، و تحلیل برخی اصطلاحات دیگر را در جستارهای ایستایی یا پویایی‌شناسی دنبال خواهیم نمود.

برای این آزمون، و در مدل تحلیل عنصری، نخست بایست کنش را تعریف نمود، سپس عناصر موجود را شناسایی و پسانگاه عناصر مهم آن را مجزا نمود تا فرایند تحلیل پژوهش آغاز شود. کنش در دستگاه نظری و بر می‌تواند این گونه تعریف شود: هر کرداری که مبتنی بر فهم از معانی یک واقعیت باشد. برای مثال، در نظم اقتصادی ناب در هر جامعه، ورود به بانک مستلزم فهم کنشگر وارد شده در بانک، از چیز فهم شده، یعنی سازمان اداری بانک است. روشن است که این تعریف متناسب با سنخ آرمانی جامعه‌شناختی است. حال مفاهیم عام این موقعیت را می‌توان به مفاهیم خاص تبدیل نمود، تا از سنخ آرمانی جامعه‌شناختی به سوی سنخ آرمانی تاریخی حرکت

کرده باشیم. با این وصف کنش را می‌توان به این صورت تعریف نمود: کنش فرد مراجعه‌کننده به بانک هر کرداری است که مبتنی بر فهم قواعد سازمان اداری بانک است.

اکنون با همان سنخ آرمانی جامعه‌شناختی می‌توان مستقیماً به سنخ آرمانی دیالکتیکی رسید، یعنی با یک درجه بیشتر عام‌سازی مفاهیم سنخ آرمانی جامعه‌شناختی، این سنخ به سنخ آرمانی دیالکتیکی تبدیل می‌شود. بنابراین کنش را در سنخ آرمانی دیالکتیکی می‌توان این گونه تعریف نمود: کنش عبارت از هر کرداری است که نشان‌دهنده‌ی هم‌فراخوانی دو عنصر ذهنی و عینی است. عنصر ذهنی این تعریف فهم‌کنشگر از سازمان اداری بانک، و عنصر عینی، همان واقعیت بیرونی سازمان اداری بانک است. حال با کمی دقت معلوم می‌شود که فرایند تحلیل می‌تواند به راحتی از سنخ آرمانی آغاز شود و سپس با تبدیل عناصر ذهنی به مفاهیم عام جامعه‌شناختی که از خصلت تعمیم‌یافتگی برخوردار هستند، یا تبدیل به مفاهیم خاص تاریخی، که از خصلت تعمیم‌یافتگی برخوردار نیستند، به ترتیب به سنخ‌های آرمانی جامعه‌شناختی و تاریخی رسید. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که سنخ آرمانی دیالکتیک بنیادی اساسی است که هر دو سنخ آرمانی تاریخی و جامعه‌شناختی بر آن استوار هستند.

منابع فارسی

۱. آرون، ریمون، (۱۳۶۳)، «مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی»، جلد دوم، ترجمه باقر پرهام، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲. بندیکس، راینهارد، (۱۳۸۲)، «سیمای فکری ماکس وبر»، ترجمه محمود رامبد، تهران: هرمس.
۳. بودن و بوریکو، (۱۳۸۵)، «فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی»، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: فرهنگ معاصر.
۴. تنهایی ح.ا، (۱۳۸۸)، «هربرت بلومر و کنش متقابل‌گرایی نمادی: بهمن برنا»، تهران: بهمن برنا.
۵. تنهایی ح.ا، (۱۳۸۹)، «جامعه‌شناسی دینی در شرق باستان»، تهران: بهمن برنا، چاپ دوم.
۶. تنهایی ح.ا، (۱۳۸۹)، «جامعه‌شناسی نظری»، تهران: بهمن برنا.
۷. تنهایی ح.ا، (۱۳۸۹)، «درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی»، چاپ ششم، تهران: مرنديز و بهمن برنا، (۱۳۸۳)، چاپ پنجم، مشهد: مرنديز.
۸. وبر، ماکس، (۱۳۷۴)، «اقتصاد و جامعه»، ترجمه دکتر منوچهری، دکتر ترابی نژاد و دکتر عمادزاده، تهران: مولی.
۹. وبر، ماکس، (۱۳۸۲)، «دین، قدرت و جامعه»، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: هرمس.
۱۰. وبر، ماکس، (۱۳۸۵)، «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری»، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: علمی و فرهنگی.

11. Blumer H., 1969, "Symbolic Interactionism: Perspective and Method", N.J. Prentice-Hall Inc.,
12. Boudon R. & F. Bourricard, 1989, 'A Critical Dictionary of Sociology', Trans. By P. Hamilton, London: Routledge
13. Turner Bryan S, 2009, 'Social Theory', Oxford: Wiley-Blackwell,
14. Weber Max, 2008, Basic sociological terms, (1914) in: Calhoun C., Gerteis J., Moody J., Pfaff S. and I. Virk, 2008, 'Classical Sociological Theory', Oxford: Blackwell,

An Explorative Review of Ideal Types for Substitutive modles

Dr. H.A.Tanhaei¹

Abstract

It seems that in the existing analyses of Weber's methodology, there have been arisen two ambiguities his ideal type model, one is neglecting Marx's impact on Webr's methodology, and the other, viewing ideal types statically. This paper is to analyses these two ambiguities in Weber's system of methodology, particularly, the case of ideal types.

Main Concepts: Ideal types, Dialectic, Substitutive model of types, Element analyses model, particulare and generative model, Primary Framework, Secondary Framework

¹ Member of scientific board, sociology department, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran, hatanhai@yahoo.com , Hos.Ab-ul-hasan_Tanhei@iauctb.ac.ir , <http://hatanhai.blogfa.com>